**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

جلسه اول، پنجشنبه، ۱۶ فروردین ۱۴۰۳

24 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

اوّل، ماه مبارک رمضان را به یک معنا تبریک می‌گوییم. ان شاء الله که خدا واقعا ما را قدردان نعمت ماه رمضان قرار بدهد.

بحث ما در مورد نظارت اهل بیت علیهم السلام به فقه عامه است. اصل این موضوع برگرفته از بحثی که از مرحوم آقای بروجردی بزرگان نقل کردند که فقه شیعه به منزلۀ تعلیقه‌ای بر فقه عامه هست از آنجا گرفته شده.

خب این تعبیر را صرفنظر از تفسیرش و نتیجه‌گیری‌هایی که از این عبارت می‌شود افرادی از مرحوم آقای بروجردی بزرگان نقل کردند، البته حاج آقا تعبیری که من از ایشان شنیدم، از آقای بروجردی نقل می‌کردند به این شکل بود، ایشان تعبیر می‌کردند روایات شیعه به منزلۀ تعلیقه بر روایات عامه است، تعبیر حاج آقا این تعبیر بود و یک جایی هم دیدم در کتاب نکاح، جلد ۱۱، صفحۀ ۴۱۰۰ برنامۀ کامپیوتری که هست، چون روایات ما بنابر تعبیر مرحوم آقای بروجردی قدس سره غالبا تعلیقه‌ای بر روایات عامه هست، این تعبیر تعبیر شده. من شفاهاً هم از حاج آقا یک موقعی همین، من تعبیر کردم فقه شیعه منزلۀ تعلیقه بر فقه عامه است ایشان فرمودند من اینجور نشنیدم، آن که من شنیدم روایات را می‌فرمودند تعلیقه بر روایات عامه است، ایشان اینجوری تعبیر می‌کردند. در اینکه آقای بروجردی اصل این مطلب را فرموده بزرگان متعددی ذکر کردند و حتی بعضی‌ها مثل مرحوم آقای گلپایگانی که این مطلب را هم قبول نداشتند از ایشان هم نقل شده که از آقای بروجردی نقل می‌کردند که آقای بروجردی فکر می‌کردند که مثلا فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه است، یک همچین تعبیری. حالا الآن یادم نیست من خود تعبیر آقای گلپایگانی خودم مستقیم ندیدم از بعضی‌ها شنیدم یادم نیست تعبیر ایشان چه شکلی بود. آن تعبیر تعلیقه یک مقداری ممکن است تصور بشود که کأنّ اصل فقه عامه است فقه شیعه فرع است و یک مقدار نشانگر تنقیص و کوچک شمردن فقه شیعه تلقی بشود در حالی که تعلیقه بودن الزاما به معنای کوچک بودن و پایین‌تر بودن نیست، حاشیۀ معالم مرحوم صاحب حاشیه خیلی مهم‌تر از خود معالم هست به طوری که اصلا صاحب حاشیه با این حاشیه‌اش شناخته می‌شود به عنوان صاحب حاشیه اصلا معروف شده، اینجوری هست. ولی حالا ما برای اینکه وارد بحث‌های لفظی و اینجور چیزی نشویم عنوان بحثمان را یک عنوان دیگری قرار دادیم، عنوان بحث را این قرار دادیم **نظارت روایات اهل بیت علیهم السلام به فقه عامه.**

آن تعبیری که از مرحوم آقای بروجردی نقل شده حاج آقا می‌فرمودند آقای بروجردی دو تا نتیجه از آن بحث می‌گرفتند. ما آن دو تا نتیجه‌ای که آقای بروجردی از آن دو تا بحث می‌گرفتند را حالا صرفنظر از تعبیری که از ایشان نقل شده محور اصلی بحث ما این دو نتیجه است.

**یکی** اینکه ایشان می‌فرمودند که برای شناخت روایات اهل بیت نیاز هست که ما روایات عامه را بشناسیم، یا برای شناخت روایات اهل بیت نیاز هست که ما فقه عامه را بشناسیم. به هر حال وقتی حالا تعبیر تعلیقه هم بکنیم برای اینکه تعلیقه شناخته بشود باید روشن بشود که این تعلیقه بر چی است چه چیزی را دارد توضیح می‌دهد، این یک نکته.

خب این نکته کلمات زیادی از تقریرات آقای بروجردی مکرر آمده، خیلی جاها تقریرات آقای بروجردی تأکید به این مطلب هست که برای فهم روایات ما باید فقه عامه را ما بفهمیم و امثال اینها. مثلا در جاهای زیادی هست حالا من آدرس‌های این مواردی که در تقریرات آقای بروجردی این بحث وارد شده که برای فهم مفاد روایات باید به فقه عامه مراجعه کنیم یک سری آدرس‌ها را با توجه به کلمۀ عامه اینها را یادداشت کردم غیر از اینها هم هست حالا من، البدر الظاهر، صفحۀ ۱۲۳، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۴۵.

تبیان الصلاة، جلد ۱، صفحۀ ۷۳. جلد ۲، صفحۀ ۱۲. ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۷۵، ۷۶، ۸۲، ۸۳، ۱۵۱؛ جلد ۳، صفحۀ ۴۲ و ۴۳ و ۱۰۷؛ جلد ۴، صفحۀ ۹۸، ۱۰۷؛ جلد ۵، صفحۀ ۴۲؛ جلد ۶، صفحۀ ۱۳۶، ۱۸۲، ۲۵۰؛ جلد ۸، صفحۀ ۱۳۲. همینجور جاهای دیگری که این بحث‌ها دارد.

زبدة المقال، صفحۀ ۵۸.

نهایة التقریب، جلد ۱، صفحۀ ۱۸۱؛ جلد ۲، صفحۀ ۳۳۷؛ جلد ۳، صفحۀ ۳۵۱ و ۳۶۳.

این یکی از تعبیراتی که بعضی از منابعی که این بحث در آن وارد شده، این یک خاصیت که این در کلمات آقای بروجردی زیاد هست و تقریراتشان هم فراوان است. حالا ما یک مقداری در مورد اینکه چجوری از فقه عامه می‌توانیم در فهم روایات استفاده کنیم در جلسات بعد بیشتر من در مورد این توضیح خواهم داد ان شاء الله.

یک بحث دیگری حاج آقا مکرر نقل کردند در کلام آقای داماد هم نه به نقل از آقای بروجردی همین مطلب به عنوان یک اصل پذیرفته شده مطرح هست آن این است که ما اگر در جایی عامه مطلبی را گفته باشند و ائمۀ معصومین علیهم السلام ردع نکرده باشند این مطلب پذیرفته شده است. این مطلب در کلمات حاج آقا اشاره بهش هست که از آقای بروجردی نقل می‌کنند، من ۲، ۳ جایش را نقل می‌کنم، یک قدری عبارت‌ها فرق دارد من مخصوصا خود عبارت حاج آقا را نقل می‌کنم چون در مورد بعضی قیوداتی که این عبارت‌ها هست باید دقت کرد. کتاب النکاح را من ۳ جایش یادداشت کردم، حاج آقا در کتاب النکاح، جلد ۱۶، صفحۀ ۵۲۵۹ این تعبیر را دارند.

«همان طور که آقای بروجردی می‏فرمودند: اصولاً مطالبی که مورد تسلّم عامه است و از ناحیه امامیه دلیل روشنی بر ردّ آن نیست مورد امضای اهل بیت بوده و باید به آن اخذ نمود.» این یک تعبیر.

یک تعبیر دیگر در کتاب نکاح، جلد ۱۹، صفحۀ ۶۰۳۸ هست. بلکه به جهت آنکه بطلان اجارۀ غرری مورد تسلم عامه است ایشان بعضی از ادلۀ بطلان اجارۀ غرری را قبول نمی‌کنند می‌گویند آنها درست نیست دلیل صحیح این است که به جهت اینکه بطلان اجارۀ غرری مورد تسلم عامه است و به نظر ما تبعا لمرحوم آقای بروجردی رحمه الله چنین اموری چنانچه از نظر روایات خاصه مورد ردع قرار نگیرد معلوم می‌شود مورد امضای ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد. آن تعبیر از ناحیۀ امامیه دلیل روشنی بر ردع آن نیست، دلیل روشن یعنی روایتی که از جهت سندی و دلالت روشن باشد یک قدری عبارت خالی از اندماج نیست، این عبارت دومی قشنگ‌تر است و چنانچه از نظر روایات خاصه مورد ردع قرار نگیرد معلوم می‌شود مورد امضای ائمۀ معصومین سلام الله علیهم اجمعین می‌باشد.

یک جای دیگر با یک قید و قیودات بیشتری حاج آقا این را از آقای بروجردی نقل می‌کنند، اینجوری است. نکاح، جلد ۲۰، صفحۀ ۶۳۹۱ هست.

یکی از وجوهی که مرحوم آقای بروجردی بر آن تکیه می‏کرد این بود که در مسائل محل ابتلاء اگر عامه فتوایی داشته باشند و زمینه تقیه هم نباشد و ردعی از سوی معصومین نرسیده باشد، آن فتوا به عنوان بنای متشرعه که ردعی از آن نشده حجت می‏باشد. چنان که در بنای عقلاء چنین است که عدم ردع معصوم به عنوان امضاء و تقریر حجت می‏باشد. به نظر ما این وجه، وجه درستی است»

این تعبیری هست که حاج آقا نقل می‌کنند از آقای بروجردی.

آقای داماد هم در بعضی جاها به همین استدلال اصلا می‌کنند، در کتاب الحج آقای داماد در بحث حرمت مخیط ایشان می‌فرماید که من اقوی، کتاب حج آقای محقق داماد تقریرات آقای جوادی آملی حفظه الله، جلد ۲، صفحۀ ۳۸۶، «و من أقوى الشواهد على ممنوعية المخيط لدى الأئمة عليهم الاف التحية و الثناء هو ان المنع عنه كان متفقا عليه لدى العامة»

بعد توضیح می‌دهند چطور متفق علیه هست، می‌گویند: «و كان بمرأى من الامام (ع) و مسمع عنه (ع) و لم يرد منه (ع) شي‌ء يدل على الرد (ع) تصريحا أو تلويحا»

این عبارتی هست که آقای داماد نقل کردند. یک عبارت دیگر هم در یک جا در کلام آقای داماد هست آن هم در واقع در اشاره به همین مطلب هست که حج آقای داماد جلد ۱، صفحۀ ۴۴۵ و حیث استقر دعب الائمة علیهم السلام علی ایصال الحق المخالف لما بنیه علیه اساس العامة الی شیعتهم و موالیهم لایذاء خط هؤلاء العامة فی ما بنا علیه، ازش نتیجه‌گیری می‌کنند که چون بنای ائمه بر این هست که دعب ائمه بر این هست که حقی که مخالف اساس عامه هست اینها را ایصال می‌کنند کأنّ اگر در جایی ایصال نکردند پیداست که معنایش این است که این نظریه عامه حق است. حالا این را ما بررسی می‌کنیم، ما در مورد، حالا من یک نوع فهرستی از مباحث آینده را الآن می‌خواهم مرور کنم بعد تفصیلش را آرام آرام صحبت می‌کنم. یکی از نکاتی که ما در مورد اینکه، یعنی دو تقریب هست برای اثبات اینکه عدم ردع عامه، عدم ردع فتوای عامه دلیل بر امضاء هست. یک تقریر، تقریر این هست که وظیفۀ امام علیه السلام این هست که فتوای مخالف عامه را، فتوایی که باهاش مخالف هستند و مخالف حق می‌دانند رد کنند، این یک بیان هست. یک بیان این هست که نه دعب ائمۀ معصومین علیهم السلام در این مطلب هست. بحث دعب. و هر کدام تقریبات مختلف هست. تعبیر وظیفۀ عامه هم دو تا تقریب دارد. یک تقریب این هست که هدایت خود عامه وظیفۀ امام علیه السلام هست، امام علیه السلام نسبت به هدایت عامه وظیفه دارد، این یک تعبیر. یک تقریب دیگر این هست که چون فتوای عامه منشاء انحراف و اشتباه برای خاصه می‌شود و اصحاب می‌شود و هدایت خاصه وظیفۀ امام علیه السلام هست اگر جایی این مطلب را نگفتند این نشانگر اینکه امام علیه السلام این مطلب را تقریر کرده. اینها تقریب‌های مختلفی است، هر کدام یکی یکی ادله و اشکالاتی برش هست باید یکی یکی صحبت کنیم و در موردش بحث کنیم. ما در واقع عرض کردم دو مرحله این بحث ما هست. مرحلۀ اوّل بحث بحث اینکه فقه شیعه ناظر به فقه عامه است روایات شیعه ناظر به روایات عامه است و برای اینکه ما روایات شیعه را بشناسیم باید روایات عامه و فقه عامه و اینها را بشناسیم. این مطلب دو مرحله بحث دارد. یک مرحله بحث در مورد تقیه است. خیلی از روایات ما به عنوان تقیه صادر شده، حالا انحاء تقیه، حالا یا به جهت اینکه امام علیه السلام خودشان تقیه کردند که مربوط به جهت صدور است، یا امام علیه السلام تکلیف ظرف تقیه را بیان کردند یا گونه‌های دیگری که بحث تقیه مطرح هست، خب اینها را ما در بحث فقه‌مان مفصل من واردش شدم امسال به تناسب وارد این بحث شدم، انحاء تقیه و اینکه حالا در مورد تقیه کدام یک از فقهای عامه، ائمه علیهم السلام نسبت به اینها تقیه می‌کردند، نمی‌کردند آیا مدار تقیۀ فقه دارج در میان مردم هست، فقهی که حاکمیت پشتوانه‌اش است آنها بحث‌هایش را مفصل ما بحث کردیم در فقه، جلسات متعددی به این پرداختیم. این است که بحث مربوط به تقیه از این زاویه تقیه را اینجا در این بحث اصلا مطرح نمی‌کنیم. بحثی هست که البته مورد توجه علما هم بوده البته یک مقدار ما با تفصیل خیلی بیشتری به بحث پرداختیم ولی چون به آن بحثش به تفصیل پرداختیم، البته هنوز هم جاهای خالی برای بحث آن دارد، ولی فعلا ما این بحثمان ناظر به جنبۀ تقیه نیست. ما از زاویۀ دیگر دیگری بحث را می‌خواهیم دنبال کنیم. بحث در مورد تأثیری که شناخت فقه عامه در شناخت روایات ما است. این نکته را ابتداءً عرض بکنم این بحث انحصار، اوّلا این بحث انحصار ندارد به روایت‌های فقهی. در مورد روایت‌های غیر فقهی هم این مطلب هست. در مورد حتی روایت‌های فقهی هم حالا من بعضی نمونه‌هایی را فقط از باب اشاره اشاره بکنم، به دلیل آشنا نبودن با فضای صدور روایات گاهی اوقات بعضی بحث‌ها خیلی فاصله گرفته از آن واقعیت‌هایش، مثلا یک روایتی هست در مورد، یک روایتی بود در بصائر الدرجات من یک موقع کار می‌کردم از امام رضا سؤال می‌کند ان السیف الذی اخذه طوسی، سؤال از شمشیری که طوسی گرفته، اصلا سؤال چی است، چی نیست، این خودش یک سؤالی است مرحوم مجلسی در بحار فرموده مراد از طوسی مأمون هست، در حالی که نه مراد مأمون نیست یک داستان مفصلی دارد، این سیف چی است و داستانش چی شده و اینها که حالا من نمی‌خواهم وارد تفصیل آن بحث این شمشیر بشوم، اصلا از کجا این سؤال ناشی می‌شود. خیلی از سؤالات را اگر کسی آن داستان عقبۀ تاریخی یک شیء را نداند اصلا نمی‌فهمد این چی چی است، روایت به چه چیزی ناظر هست. یا مثلا ببینید یک روایتی هست می‌گوید که رأیت ابا الحسن اگر اشتباه نکنم علیه السلام یأکل الجبن. امام کاظم علیه السلام را دیدم که پنیر می‌خورد، خب این آدم مگر یک واقعۀ خاصی است که امام علیه السلام پنیر بخورد یک راوی بیاید این را نقل کند، من دیدم امام علیه السلام داشت پنیر می‌خورد، یک حادثۀ خیلی مهمی اتفاق افتاده که امام داشته پنیر می‌خورده. اگر کسی فضای حاکم بر آن داستان‌هایی که بر پنیر بوده و امثال اینها را نداند متوجه نمی‌شود که داستان پنیر چی است. اینها شناخت فضای صدور خیلی وقت‌ها با تفحص در خود روایات ما به دست می‌آید، همین مثلا بحث پنیر را اگر کسی روایت‌های مختلف را دنبال کند می‌فهمد که چند تا موضوع در مورد پنیر مورد تأمل بوده، به خصوص مهم‌ترینش این بوده که پنیر را از پنیر مایه، انفحه، و پنیر مایه‌هایش از احیانا حیوانات میته تهیه می‌شده اینها نگران این بودند که نکند این پنیرهایی که تهیه می‌کنند نجس باشند و از میته تهیه شده باشند که روایت‌های مربوط برائت و اصالة الطهارة و اینها مربوط به آن هست و این یک مثلا موضوع در مورد پنیر هست، یک موضوع دیگر در مورد پنیر این هست که پنیر خودش ضرر دارد باید با گردو خورده بشود، ولی خب این هم یک موضوعی هست که می‌گوید اذا افترقا یک همچین تعبیری کان کلاهما داء و اذا اجتمعا کان دواءً، در بعضی روایات هست، بالأخره با مراجعۀ به روایت‌های مختلفی که در مورد جبن هست نکاتی که مورد تأمل بوده در مورد پنیر را آدم متوجه می‌شود. زمان‌های قدیم حداکثر تتبعی که آدم می‌توانست بکند در مجامع مثل وسائل و بحار و امثال اینها بوده. الآن دیگر با برنامه‌های کامپیوتری خیلی راحت‌تر می‌شود تتبع خیلی گسترده‌تری کرد، تمام موارد جبن را آدم دنبال کند ببیند داستان جبن چی هست و امثال اینها. گاهی اوقات از خود روایات ما بحث به دست می‌آید. گاهی اوقات نه خیلی گسترده‌تر باید مطالب را دنبال کرد مثلا همان بحث سیف طوسی را که گفتم داستانش خیلی طولانی‌تر است حالا من نمی‌خواهم وارد آن تفصیلش بشوم، خود رفقا دنبال کنید روایت موضوع جالبی هست برای بررسی. ولی بعضی چیزها روایات ما کافی نیست برای روشن کردن همۀ جوانب مربوط به یک موضوعی که در روایات مورد بحث هست. بعضی وقت‌ها مثلا حالا یک نمونه‌ای را که من یادم هست حاج آقا یک موقع اشاره می‌فرمودند البته من این بحثش را خودم مستقیم نبودم درس حاج آقا که بحثش را می‌کردند بحث استطاعت ولی یک موقعی اشاره‌ای به این بحث را از حاج آقا شنیدم. من حالا یک چیزی یادداشت کردم یک روایتی را می‌خواهم این روایت را یک توضیحی در موردش بدهم، در بحث استطاعت این روایت هست در کافی، جلد ۴، صفحۀ ۲۶۷. روایت صحیح السندی هم هست، محمد بن یحیی خثعمی نقل می‌کند می‌گوید:

«سَأَلَ حَفْصٌ الْكُنَاسِيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ لِلّٰهِ عَلَى النّٰاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا مَا يَعْنِي بِذَلِكَ قَالَ مَنْ كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ»

کسی که بدنش سالم باشد، راه آزاد باشد «لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ أَوْ قَالَ مِمَّنْ كَانَ لَهُ مَالٌ»

به جای له زاد و راحلة امام ممن کان له مالٌ تعبیر کرده.

«فَقَالَ لَهُ حَفْصٌ الْكُنَاسِيُّ فَإِذَا كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحُجَّ فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ قَالَ نَعَمْ.»

اوّلا اصلا سؤال چی است حالا آن را بعد صحبت می‌کنیم، مهم‌تر اینکه تکرار برای چی؟ دوباره سؤال برای چی تکرار شده؟ تکرار سؤال برای چی است؟ این تکرار را مرحوم فیض کاشانی در وافی اینجوری معنا کرده، این ظاهرا برای اینکه مشکل تکرار را حل کند اینجوری، آن ذیل «فَإِذَا كَانَ صَحِيحاً فِي بَدَنِهِ مُخَلًّى سَرْبُهُ لَهُ زَادٌ وَ رَاحِلَةٌ فَلَمْ يَحُجَّ» ایشان دارد می‌گوید «فَهُوَ مِمَّنْ يَسْتَطِيعُ الْحَجَّ» یعنی بعد ذهاب ماله، می‌گوید اگر مال داشته باشد بعدش هم مالش هم از بین برود باز حج به گردنش هست کأنّ حج مستقر شده. این وافی، جلد ۱۲، صفحۀ ۲۶۴ هست.

مرحوم ملا محمد تقی مجلسی هم در روضة المتقین، جلد ۵، صفحۀ ۵ این روایت را باز با آن تکیه بر اینکه این تکرار برای چی است ایشان می‌گوید: «الظاهر أن مراد السائل بسؤاله ثانيا استقرار الحج في الذمة بالمعنى الذي ذكر»، خب همان چیزی که مرحوم فیض کاشانی هم ظاهرا به آن ناظر هست. بعد ایشان یک مطلبی در ادامه دارد.

«و يمكن أن يكون مراده المسألة الكلامية، إن العبد هل هو مختار بالاختيار التام حتى إذا حصل الأسباب الظاهرية فهو مستطيع أم لا بد من تأييد الله و توفيقه معها؟» روضة المتقین، جلد ۵، صفحۀ ۵، بعد این را توضیح می‌دهد کأنّ بحث کلامی داریم که آیا علاوه بر قدرت معمولی و اینها اسباب ظاهریه توفیق هم شرط این هست که آدم عمل را بتواند انجام بدهد یا توفیق لازم نیست و این را مطرح کند. ولی کسی که یک مقداری روایت‌های، حتی روایات را دنبال بکند می‌بیند که اصلا این روایت‌ها ربطی به این بحث‌ها ندارد، یک بحث کلامی دیگری هست، بحث بحث کلامی است ولی نه بحث کلامی که مرحوم ملا محمد تقی مجلسی مطرح کرده در مورد استطاعت. استطاعت یک بحث بسیار قدیمی کلامی است، هشام بن حکم رساله نوشته در استطاعت و از قدیم در مورد بحث استطاعت مورد بحث بوده که استطاعت ماهیتش چی است، قبل الفعل است، مع الفعل است، چه شکلی است؟ آیا یک کسی که فعل را انجام نمی‌دهد باز هم مستطیع است؟ یا استطاعت مقومش انجام فعل است؟ استطاعت مع الفعل یعنی این. یعنی اگر کسی کاری را انجام ندهد اصلا مستطیع نبوده، چون استطاعت همراه فعل می‌آید، قبل از فعل نیست. یک بحث خیلی قدیمی و بسیار هم معرکۀ آراء بوده که عمدۀ مشکلی که باعث شده که بزرگان ما توجه به این معنا نکردند آن این است که روایت‌های مربوط به این بحث در بحث‌های کلامی آمده نه در بحث‌های فقهی. در کتاب توحید صدوق یک ۱۰ صفحه‌ای بابی دارد با نام باب الاستطاعة، در آنجا مراجعه بکنید این بحثی که آیا استطاعت قبل از فعل است، بعد از فعل است اشاره به اختلاف اصحاب هم شده. در کتاب‌های کلامی، یکی از کتاب‌های کلامی که خیلی کتاب سودمندی هست ولو خیلی حرف‌هایش هم شاید بی‌خود باشد مقالات الاسلامیین ابوالحسن اشعری است، اوائل قرن ۴ است، سیصد و سی و خرده‌ای الآن دقیق وفاتش را نمی‌دانم. تقریبا معاصر کلینی و اینهاست ابوالحسن اشعری. در این مقالات الاسلامیین موارد زیادی اختلاف اقوال شیعه را نقل کرده، اختلفة الروافض، در مسائل مختلف مفصل. البته من به نظرم اکثرش هم بی‌خود است، حرف‌های عجیب و غریبی نسبت می‌دهد به شیعه‌ها و امثال اینها. خیلی قابل اعتماد نیست تا قرائن دیگری در تایید آن حرف‌ها نباشد خیلی از این چیزها، ولی به هر حال یک شایعاتی وجود دارد، بسیاری از این شایعات تا یک اصل و ریشه‌ای وجود نداشته باشد این شایعات شکل نمی‌گیرد، در بحث استطاعت ایشان بحثی دارد همین در مقالات اسلامیین، صفحۀ ۴۲، اختلفة الروافض فی الاستطاعة و هم اربع فرق. ۴ فرقه دارند، یک نظر مال هشام بن حکم است، یک نظر مال زرارة بن اعین، عبید بن زرارة، محمد بن حُکِیم، عبدالله بن بکیر، هشام بن صالح الجوالحی، حُمید بن رباح، در مورد حمید بن رباح من الآن صحبت می‌کنم، و شیطان الطاق، مؤمن الطاق را آنها شیطان الطاق تعبیر می‌کردند. اینها مثلا می‌گویند استطاعت قبل الفعل است، هشام بن حکم هم می‌گوید استطاعت قبل الفعل است ولی یک فرق‌هایی بین مثلا هشام بن حکم و این گروه دوم هست. یک گروه سوم اصحاب ابی مالک الحضرمی، یزعمون ان الانسان مستطیع للفعل فیها للفعل، و در حال فعل استطاعت هست و بعد یک نقل قول دیگری هم از ابو مالک حضرمی می‌کند و گروه چهارم و دیگر من وارد آن ریزه‌کاری‌هایش نمی‌خواهم بشوم، مراجعه بکنید این کاملا اختلاف اینکه استطاعت قبل از فعل است، بعد از فعل است این استطاعت قبل از فعل و بعد از فعل که می‌گویند این نقلیات تا مؤید خارجی نداشته باشند نمی‌شود تأیید کرد، در روایات ما هم اشاره به اینها هست، دعوایی که در زراره یک مذهب خاصی در استطاعت داشته، این است که بین هشام بن سالم و هشام بن حکم در مسئلۀ استطاعت فرق بوده، در روایات ما بهش اشاره شده. حالا چی چی هست نظر اینها حالا آنها شاید خیلی‌هایش را نشود اعتماد کرد به نقل امثال اشعری در این مقالات الاسلامیین. ولی علی ای تقدیر یک بحث عرض کردم بحث جدی آن زمان‌ها بوده در مورد اینکه این آیا کاری را که انسان انجام نمی‌دهد باز هم مستطیع است؟ و این سؤالی که آن کرده همین است، با آن دیدگاه که استطاعت مع الفعل است و اگر انسانی کاری انجام ندهد، در بعضی روایات دقیقا همین را مطرح می‌کند، دقیقا روی این. می‌گوید کاری که انجام بگیرد حتما باید قبلش استطاعت باشد، ولی ممکن است استطاعت باشد ولی کار انجام نشود، همان روایت توحید را ملاحظه بفرمایید ۱۰ صفحه روایات هست، روایات متعدد و در تفسیر استطاعت و امثال اینها. اینها علت اصلی که آقایان فقها این روایت را دیدند، چون این روایت در کتب فقهی مطرح شده، تصور کردند روایت فقهی است. در حالی که این روایت روایت کلامی است، اصلا سؤال اصلی‌اش هم سؤال کلامی است ادامه‌اش هم کلامی است البته در ضمنش امام علیه السلام استفاده‌های فقهی هم از این می‌شود برد، مرحوم کلینی این را در باب استطاعت حج آورده آن معلوم نیست ایشان توجه نداشته باشد به اینکه این روایت فقهی نیست اصالتا، اصالتا کلامی است، ولی اینکه می‌شود ازش استفادۀ فقهی کرد یک چیز هست اینکه اصلش در مقام بیان نکتۀ فقهی هست یک چیز دیگر است و این ثمرۀ جدی دارد در بحث‌ها، مثلا فرض کنید ممکن است اگر بگوییم این اصلش ایده ایدۀ فقهی نیست ایدۀ کلامی هست به اطلاقش نشود تمسک کرد چون اطلاق در جایی هست در مقام بیان باید باشد و این جاهایی که آقای خویی و بعضی، آقای تبریزی اینها دیدم به روایت زاد و راحله می‌خواهند تمسک کنند می‌گویند اطلاقش اقتضاء می‌کند که هر کسی ولو کسی که در شأنش هم نباشد باید راحله داشته باشد. در حالی که این روایت چیزش این نیست اصلا محورش این نیست می‌خواهند این ریزه‌کاری‌ها، خود همین روایت حفص کناسی هم ببینید بین دو تا نقلی که می‌گوید زاد و راحله تعبیر کرد، او ممن کان له مال تعبیر کرد را هر دو را کأنّ نقل معنای هم تلقی کرده، می‌گوید این عبارت را تعبیر کرده. علت اصلی‌اش این است که اگر محوریت فقهی را کنار بگذاریم اینها معنایشان به یک جا برمی‌گردند، خیلی فرق دارد بین اینکه یک روایت اصالتا فقهی باشد یا از روایت بشود استفادۀ فقهی برد. این است که اینها خیلی مهم است شناخت اینکه دقیقا روایت نبض روایت چی هست و روایت چه توضیحی می‌خواهد بدهد. حالا من دیگر بیشتر از این امروز صحبت نمی‌کنم، فقط یک بحث خارج فقه اینجا بدهم یعنی خارج از فقه آن بحث کلمۀ حُمید بن رباح بود که در آن عبارت مقالات الاسلامیین اشعری بود. حمید بن رباح یک همچین شخصی ما نشناختیم در حاشیه‌اش دیدم نوشته حمید بن زیاد شاید باشد، ولی حمید بن زیاد هم ربطی به آن دوره‌ها ندارد، حمید بن زیاد دوره‌اش تقریبا همان معاصر همان ابوالحسن اشعری است و واقفی است و باب کلام و اینها نیست، ۳۱۰ وفاتش است با اشعری یک مقداری چیز هستند، اصلا ربطی به این چیزها ندارد، این باید یک کسی باشد که در کنار آنها باید قرار بگیرد، من تصورم می‌کنم این حمید بن رباح تصحیف حمزة بن الطیاق است، حمزة بن طیاق یکی از متکلمین برجسته است که روایت‌های متعددی در موضوعات مربوط به همین استطاعت نقل کرده، روایت‌های متعددی که بعضی‌هایش مرتبط با استطاعت است، بعضی‌ها دقیقا همین روایت مربوط به استطاعت را نقل کرده، من حالا آن روایتی که دقیقا مربوط به استطاعت هست را نقل می‌کنم بعد بقیه‌اش که مرتبط هست را هم آدرس‌هایش را می‌گویم.

حمزة بن محمد بن طیار قال سالت ابا عبدالله علیه السلام عن

این در همین باب الاستطاعة کتاب توحید است.

سالت ابا عبدالله علیه السلام عن قول الله عز و جل و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون، امام علیه السلام طبق این روایت می‌فرماید قال مستطيعون يستطيعون الأخذ بما أمروا به و الترك لما نهوا عنه و بذلك ابتلوا‌.

چون استطاعت دارند آزمایش می‌شوند. این شاهد همین است که بدون قدرت و بدون استطاعت تکلیف معنا ندارد، تکلیف باید قبلش استطاعت باشد امثال اینها. بعد این بحث‌هایی که مربوط به این مطلب هست مفصل این دارد این حمزة بن طیار حالا یا خودش یا پدرش بعضی جاها با هشام بن سالم اینها با همدیگر بودند، یک روایت در چیز هست، اصول ستة عشر، طبع دار الحدیث، صفحۀ ۱۶۱ هشام بن سالم می‌گوید کنت انا و طیار، نمی‌دانم مراد از این طیار حمزه است یا مراد پدرش محمد است، و نحن نتذاکر الارادة و المشیة و المحبة و الرضا امثال اینها و بعد می‌گوید ابوبصیر وارد شد و ابوبصیر گفت صحبت چی می‌کردی، گفتیم از این صحبت‌ها می‌کرد و ابوبصیر خودش آمد و یک صحبت‌هایی دارند. بحث کلامی این چیزها هست که ببینید گفت‌وگوهایی که اینها دارند روشن می‌شود که، آنها ابوبصیر روایت نقل می‌کند که اراده و مشیت و در نسبت به کارهای شر و مبغوضات وجود دارد ولی محبت و رضا نیست، بعد می‌گوید چطور می‌شود اراده و مشیت باشد ولی محبت و رضا نباشد آن می‌گوید اینجوری روایت وارد شده، که ابوبصیر وارد بحث‌های کلامی و عقلی‌اش نمی‌خواسته بشود اینها متکلم بودند خواستند وارد بحث‌های کلامی و عقلی‌اش بشوند. این بحث بحث‌های شبیه همین بحث‌های در مورد اراده، بحث‌های مشیت اینها که همۀ اینها یک خانواده هستند، حمزة بن طیار مفصل روایت‌هایی در این موضوع نقل کرده، پیداست که اصلا یکی از دغدغه‌هایش این موضوع بوده، اتفاقا در بعضی‌هایش باز همین کلمۀ استطاعت دوباره وارد شده، در کافی جلد ۲، صفحۀ ۳۸۱ رقم یک، یک روایتی هست که به این بحث‌ها مربوط است در ضمنش تفسیر لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا این یستطیعون باز رفته روی واژۀ استطاعت این استطاعت معنایش چی است و امثال اینها. حالا غیر از این مواردی که استطاعت را صریحا مورد تعرض قرار داده حمزة بن طیار در روایاتش موارد دیگری که مرتبط هست این آدرس‌ها، محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۶، رقم ۲۰۴؛ ۲۷۶، رقم ۳۸۹؛ ۲۷۸، رقم ۴۰۱؛ ۲۷۹، رقم ۴۰۳؛ کافی، جلد ۱، صفحۀ ۱۵۲، رقم ۱ و ۲؛ ۱۶۳، رقم ۳؛ ۱۶۴، رقم ۴؛ جلد ۲، صفحۀ ۳۸۱، رقم ۱ و ۲؛ توحید ۳۴۹، رقم ۲؛ ۳۵۴، رقم ۲ و ۳؛ ۴۱۰، رقم ۳؛ ۴۱۱، رقم ۴؛ ۴۱۳، رقم ۱۰.

حمزة بن طیار از نظر شباهتی با حمید بن رباح که آنجا هست خیلی از جهت نگارشی هم شبیه هم می‌تواند نوشته بشود، تقریبا آدم مطمئن می‌شود که منحرف حمزة بن طیار هست.

غرضم این نکته است حالا من این را تمام کنم، آن این است که ما در بحث‌های در فهم یک روایت باید آبشخور روایت را بشناسیم. آبشخور یک روایت فقهی ممکن است بحث‌های غیر فقهی باشد، بحث غیر فقهی هم مؤثر هست. من در بحث اصول که بحث می‌کردم در ادلۀ برائت بعضی از روایات را که دنبال می‌کردم این روایات بدون شناخت ریشه‌های کلامی آن روایات فهمش کاملا دشوار است، متأسفانه این خیلی پر رنگ نیست مراجعۀ به آن منابعی که این آبشخور بعضی از بحث‌ها را روشن می‌کند. خب مثلا یکی از بحث‌هایی که به طور جدی مطرح بوده تکلیف بما لا یطاق را یک عده‌ای از متکلمین جائز می‌دانستند، به متکلمین امامیه هم نسبت داده شده، در مقالات الاسلامیین اشعری به متکلمین امامیه هم این مطلب نسبت داده شده، من نمی‌خواهم این نسبت را تصحیح کنم، ولی مرادم این هست که ما در یک همچین فضایی هستیم، آن حرف‌هایی که مطرح هست در آن دوره‌ها را اگر ببینید صرفنظر از اینکه چقدر آن حرف‌ها را بتوانیم به آن نویسندۀ خاص مثلا تثبیت کنیم ولی این حرف‌ها بوده، یعنی خیلی چیزها هست، حرف‌هایی هست در آنجا مطرح است حالا فرض کنید ممکن است به یک اشتباه به زراره نسبت داده شده باشد، حرف زراره را با حرف مثلا دیگری قاطی کرده باشند، ولی اصل این حرف‌هایی که آنجاها مطرح هست حرف‌های مهمی است و بدون شناخت اینها ما مطالب را نمی‌توانیم بشناسیم. من بحث را از بحث شناخت روایات فقهی ما که از غیر فقه باید شناخته بشود به همان مقدار اکتفا می‌کنم، بحث را متمرکز می‌کنم در اینکه شناخت فقه عامه و روایات فقهی عامه در شناخت روایات فقهی ما چقدر اثر دارد، یک سری نکات در این مورد را ان شاء الله در جلسات بعد صحبت می‌کنیم و بعد آن بحث اینکه محور بعدی بحث را هم بعدا صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد